

فلسفه ساعت نگار معاصر

فاطمه نیک فر*

چکیده

افکار فلسفی موجود در دنیا به صورت ساعت نگار به گونه‌های مختلف پیش می‌رود. فلسفه فقط خواندن کتاب‌های اسفار یا شرح منظومه نیست، بلکه می‌توان با مبنا قرار دادن آنها و حرکت جوهری در خود فلسفه اسلامی یعنی توقف نکردن در مفاهیم با حقایق وجودی به رویارویی با فلسفه‌های کاذب که با تمامی قوا به نشر افکار باطل مشغول‌اند مقابله نمود و با نوآوری و نواندیشی علمی به دور از تحجر و ایستایی، با دو بال قدرت و جرأت علمی که با مجاهدت و تلاش فراوان و ذخیره علمی لازم ایجاد می‌شود کاروان علم را پیش بُرد و با ایجاد احساس هویت بخشی مستقل اسلامی، علمی و ملی که با بارور کردن سطح عقلانیت مخاطبان در همه گروه‌های هدف همراه خواهد بود، باعث پیشگیری از ورود شبهات به اذهان آنان گردید. دیگر اینکه شناخت ما از فلسفه اسلامی و آثار قدما اجمالی و متوقف در آن است. در این مقاله ابتدا به شرح مهجوریت و آسیب‌های موجود در نظام آموزشی فلسفه پرداخته و به این نتیجه رسیدیم که اگر در نحوه تدریس فلسفه در مقاطع مختلف تحصیلی به تلخیص منابع به شکلی تأثیرگذار و کاربردی پرداخته شود، از کارایی و فایده مندی بیشتری برخوردار خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: آسیب شناسی فلسفه، موانع و راهکارهای آموزش فلسفه، نو اندیشی و نوآوری، قدرت و جرأت علمی

1. مقدمه

تفکر اسلامی در حضور اندیشه‌های رقیب و ساعت نگار معاصر نیازمند تحکیم و تبیین عقلانیت اسلامی در مواجهه با چالش‌های نظری دنیای امروز است و این مهم جز به اتکای بازخوانی و بازسازی میراث فلسفه اسلامی و گشودن افق‌های جدید در آن ممکن نیست. دوره معاصر فلسفه اسلامی که امتداد

*دانشجوی دکترای فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار

مکتب حکمت متعالیه محسوب می‌شود، سه نسل از فیلسوفان را در خود جای داده است. علامه طباطبایی و امام خمینی را می‌توان در زمره فیلسوفان نسل اول، شهید مطهری، استاد جوادی آملی و استاد مصباح یزدی را نیز از جمله نسل دوم دانست؛ نسل اول علاوه بر تبیین روزآمد فلسفه اسلامی و تحکیم پایه‌های آموزشی آن به مصاف اندیشه‌های الحادی رفتند. نسل دوم در چالش با فلسفه‌های مدرن و پست مدرن که در ایران با چهره شبه دینی به میدان آمدند، در مسیر بازنمایی و بسط بنیادهای نظری عقلانیت دینی کوشیدند. نسل سوم از جمله استاد غلامرضا فیاضی، استاد غروی، استاد دینانی و... با تأملات پسینی و چالش‌ها و پاسخ‌های نسل دوم در تلاشند تا عرصه‌های جدیدی را به ویژه در مسائل بنیادین فلسفه اسلامی مانند معرفت‌شناسی و قضایای پایه بیابند. مسأله مهجور بودن از جمله مسائل مهم فلسفه امروزی است. دکتر نصرالله حکمت استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی در تاریخ 22/9/1394 عوامل رنجور و مهجور بودن و انسداد و انجماد و مهجوریت فلسفه اسلامی را در نحوه تدریس و اینکه متون فلسفی ارتباطی به مسائل زندگی امروز ندارد، می‌داند. عامل دیگر شرق‌شناسانی هستند که فلسفه اسلامی را یک فلسفه بی‌ربط و حاشیه‌نشین یونانی معرّفی کرده‌اند در حالیکه فلسفه اسلامی، هم در ساختار و هم در محتوا با فلسفه یونان متفاوت است. دکتر حمیدرضا یوسفی استاد فلسفه در آلمان نیز در تاریخ 19/3/1399 مهجوریت فلسفه را به واگذاری فلسفه اسلامی عصر حاضر به فلسفه غربی ربط می‌دهد و از عدم گفتمان واقعی، پیرامون مبانی فکری فلسفه شکایت می‌کند. تاکنون در همایش دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی دکتر نصرالله حکمت نحوه تدریس فلسفه را در دانشگاه و حوزه نشانه‌گذاران بودن آن نمی‌داند و معتقد است که بعد از ملاصدرا فلسفه فقط تکرار شده و حرف تازه‌ای نداشته است. دکتر حمیدرضا یوسفی نیز طی یادداشتی درباره مهجوریت فلسفه اسلامی به غرب‌گدایی و از خود بیگانگی و ترجمه‌های غیر سیستماتیک و بی‌در و پیکر فلسفی و عوامل ایجاد آن اشاره‌ای مختصر می‌نماید. همچنین در این مقاله در مورد عدم وجود اندیشه ورزی و تکیه بر فلسفه غرب تأکید گردیده است. در این پژوهش سعی شده با تکیه بر رهنمودهای رهبر فرزانه و حکیم انقلاب حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای به طور مشخص به علل و زمینه‌های مهجوریت فلسفه و راهکارهای عملی برون‌رفت از آن اشاره گردد.

2. ساعت نگاری فلسفه معاصر

از آنجایی که فلسفه اساس و جزء اجتناب‌ناپذیر کارهای بزرگ است و به تعبیری یک ابزار برش جهانی و بین‌المللی است، امروزه در همه جنبه‌های اجتماعی و زندگی انسان اعم از حکومت، اقتصاد، سیاست و... کم و بیش تکلیفی را معین می‌کند حتی در فلسفه غربی شأن مردم و شأن انسان طبق نظراتشان حل

می‌شود که بخش عمده‌ای از جاذبه فلسفه غرب به همین دلیل است. البته در مقابل باید توجه داشته باشیم که این سرعت و ساعت نگاری خطاهایی را هم در پی دارد که بعضاً غیر قابل جبران و عمدی است که هدفش تأثیر و تأثر در اذهان و افکار مردم است و آن وقتی معلوم می‌شود که کارد پوچی تا مغز استخوان برسد و اندیشمندان متوجه شوند که بشر تا کجاها می‌توانست اوج بگیرد ولی تبدیل به ملتی باپر و پوچ و به تعبیر امروزی نیهیلیسم شده است. (شاهد مثال سوره فرقان آیه 18 و ابراهیم آیه 28) زبان و واژه‌های بشر مدرن امروزی، خبر از نیستی یک نسل می‌دهد و همگی انعکاس روحی است که با حقیقت روبرو نشده است. مثلاً عبارات امیال فرو نشسته، آرزوهای پس زده، رؤیاهای سنگ شده، وعده‌های طلایی به ثمر نرسیده و برهوت زندگی از این قبیل است. نیچه (Nietzsche) آنگاه که گفت: «آن‌ها که خدا را کشته‌اند هنوز از جنایت بزرگ خود بی‌خبرند.» یعنی خدای واقعی که حضوری است دیگر در صحنه جان‌ها وجود ندارد نه اینکه حقیقتاً خدا مرده باشد. این قصه روح بشر «نومینالیست» یا اعتبار زده است که برای معانی، هیچ حقیقت باطنی‌ای قائل نیست و به بن بست رسیده و وارد مرحله جدیدی شده است. در حالی که این واژه‌ها در تاریخ تفکر توحیدی ما اصلاً مطرح نبوده است. واژه نیهیلیسم و پوچ‌گرایی بیان‌کننده احوال چنین روزگاری است. این واژه یک لغت نیست بلکه بازگوکننده احوال یک تمدن است. برتراند راسل (Bertrand Russell) فیلسوف مشهور انگلیسی در رابطه با دزدی نکردن نکته عجیبی را مطرح می‌کند و می‌گوید: «من گوساله همسایه را نمی‌دزدم، چون گاو من رامی دزدد». مبنای تعلیم و تربیت انگلستان و آمریکا مبتنی بر نوعی منفعت طلبی صرف است، ظاهرش اخلاقی و موجه است اما تهی از نیت که اساس و اصل عمل است می‌باشد. در فلسفه دینی آنچه اهمیت دارد رعایت حقوق افراد است که به آن تجاوز نشود زیرا همه خلق عیال الله هستند و خداوند مدافع آنان است و از متجاوز انتقام می‌گیرد.

آسیب مهم دیگر که فلسفه در سرعتش بدان دچار گشته عدم تفکیک بین مفاهیم و حقایق وجودی است و این خطر وجود دارد که کسی فکر کند حالا که به حقایق علم دارد پس حقایق در جان اوست و دارای آن حقایق است و نفس او با خود آن حقایق مرتبط شده است. همچنان که مولوی در راستای تذکر نسبت به این خطر می‌گوید:

هرچه اندیشی پذیرای فناست آنکه در اندیشه ناید، آن خداست

اندیشه جایگاه مفاهیم است و مفاهیم ساخته ذهن ماست، در حالی که خداوند خالق ماست و نمی‌شود خالق ما به خودی خود در ذهن ما باشد، و لذا گفته‌اند باید خدا را در بیرون از اندیشه خود و با ارتباط قلبی پیدا کرد. یعنی ماوراء مفاهیم، علم حصولی باید با حقایق ارتباط داشته باشد.

از شیشه بی می، می بی شیشه حق را ز دل خالی از اندیشه طلب
 طلب کن کن

حضرت امیرالمؤمنین⁷ فرمودند: «دیدگان هنگام نظر افکندن او را درک نمی‌کنند ولی دل‌ها با حقایق ایمان او را درمی‌یابند.» اگر به مفاهیم صرف مشغول شدیم، به پوچی‌ها مشغول می‌شویم. حال اگر آن مفاهیم به کلی باطن نداشته باشند و اعتبارات ذهن ما باشند، زندگی ما را می‌بلعند، و اگر هم مفاهیمی باشند که باطن دارند و حکایت از حقایق می‌کنند، باید مواظب باشیم آنچه در ذهن ما از آن حقایق است، مفهوم حقیقت است و نه خود حقیقت، و دانا بودن به آن‌ها به معنی ارتباط داشتن با حقایق نیست، بلکه به معنی مطلع بودن از حقایق است. غفلت از این نکته فاجعه‌آمیز است. مفهوم حقیقت به خودی خود هیچ بهره‌ای از حقیقت در بر ندارد و باید با وجود حقیقت مرتبط شود، و این تبیین می‌کند که تفکر در وجود حقیقت به خوبی ما را از ظلمات آخرالزمان که محدود به علم حصولی است نجات می‌دهد. تفکر در وجود راه را نشان می‌دهد ولی وقتی مفهوم، موضوع تفکر شد آن تفکر، تفکر نیست، چرا که تفکر در موضوع مرده عین بی‌تفکری است و این تفکر راه آموز آینده نیست و موجب پوچی و افسردگی می‌شود. سال‌های سال است علم ما محدود به علم حصولی شده و راه‌های ارتباط با وجود حقایق، محدود به ارتباط با مفهوم حقایق گشته است و ما همواره چون تشنه‌ای بی‌تاب در پشت دیوارهای مفاهیم هرگز از نور حقایق سیراب نشده‌ایم. اگر انسان تشنه رفت و تشنه برگشت، معلوم است که کلافه می‌شود، از پشت شیشه آب نمی‌شود آب نوشید. انبیاء و اولیاء: ما را تشویق به نوشیدن کردند و با دانستن صرف، نوشیدن محقق نمی‌گردد و کلافگی این نسل به جهت آن است که با هزار امید به دنبال علم و نور آمد ولی با محدود شدن در علم حصولی، تشنه آمد و باید تشنه برگردد. آن وقتی تفکر به تذکر و حضور بازگشت دارد که موضوع مورد تفکر وجود حقایق باشد و نه مفهوم حقایق و این با به صحنه آمدن قلب به جای عقل مفهوم‌گرا ممکن است و در این حالت است که تقاضای هدایت به سوی صراط مستقیم تمام وجود انسان را فرا می‌گیرد و انسان آمادگی قدم زدن در راهی را پیدا می‌کند که او را به قرب حق نائل گرداند، قدم زدن در نفی همه تعلقات، تا فقط خدا برای او بماند. این راه راهی است خاص که با فرهنگ حضوری_قلبی اهل بیت: ممکن است. یعنی نگارانی که در هیچ مدرسه‌ای درس نخواندند ولی به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شدند.

از طریق رابطه حضوری_وجودی با خداوند، آرام آرام حضرت حق با تجلیات اسماء خود بر قلب سالک رخ می‌نمایاند و محبوب حقیقی جان انسان برای انسان پیدا می‌شود و زندگی نیز معنی خود را می‌یابد و انسان از پوچی رها می‌گردد.

تفکر با توجه به وجود حاصل می‌شود و پرسش از ماهیت، موجب دل‌آگاهی و مرگ آگاهی و ترس آگاهی و خشیت است و جامعه را از تصوّف اباحی‌گرانه وارد الهیات پر از شور و معنویت و حماسه می‌کند و فرق میان چراغ مصطفوی با شرار بولهبی به خوبی آشکار می‌گردد. تفکر در وجود حقایق به خوبی ما را نسبت به ریشه ظلمات آخرالزمان و فلک زدگی بشر امروز که در چنگال علم

حصولی دست و پا می‌زند، بیدار می‌کند و راه نشان می‌دهد. زیرا تا تفکر به میان نیاید، راهی نمایان نیست و تا وجود موضوع تفکر قرار نگیرد، تفکر، تفکر نیست، تفکر در موضوع مرده عین بی‌تفکری است. تفکر در وجود، روح آماده‌گر و نظر به عالمی برتر را که منجر به ظهور حضرت مهدی⁷ مد نظر انسان قرار می‌دهد. وقتی انسان در راستای آزاد شدن از ماهیات تلاش کرد و با حقیقت مرتبط شد، چشم دل خود را به مهدی⁷ می‌اندازد که تنها قلبی است که آزاد از هر واسطه‌ای با علم حضوری کامل با حقیقت مرتبط است. پس اگر با علم حصولی به وجود خداوند پی بردیم، کار را تمام شده ندانیم، بلکه سعی شود علم الیقین به عین الیقین ختم شود، چون خود خداوند مژده داد «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» هرکس در مسیر آمدن به سوی ما تلاش و مجاهده کرد، حتماً راه رسیدن به خود را به او می‌نمایانیم. (طاهر زاده: 1390: 13) یک وقت سیر تفکر فلسفی و مفهومی زیر پرتو نور ائمه معصومین: آن چنان رشد می‌کند که به حکمت متعالیه صدرالمتألهین ختم می‌شود این دیگر سیر از مفهوم به واقعیت و وجود است و اصالت دادن به وجود خارجی است و نه وجود مفهومی ولی اگر گرفتار مفاهیم و یا حرف‌ها و عنوان‌های بی حقیقت شدیم از ارتباط با حقیقت و وجود محروم می‌شویم و مداوای حکیمی که نسبت به مفاهیم عالم است چاره محرومیت ما نخواهد بود. مثلاً حکمت متعالیه مجموعه در هم تنیده و به وحدت رسیده چند عنصر گرانبهاست. فلسفه ملاصدرا از فاخرترین عناصر معرفت یعنی عقل منطقی و شهود عرفانی و وحی قرآنی بهره جسته است. تحقیق و تأمل برهانی، ذوق و مکاشفه عرفانی، تعبد و تدبیر، زهد و انس را با کتاب و سنت داراست. درخششی چون خورشید بر ذهن‌ها و تابناک شدن اذهان دارد. امروزه احتیاج همه بشریت به یک چارچوب و استخوان بندی متقن عقلانی برای فهم و تفسیر هستی بیش از پیش است. نمونه‌اش انقلاب اسلامی که کار حضرت امام بوده و ایشان چکیده وزیده مکتب ملاصدرا است. نقش تمدن‌سازی و فرهنگ‌سازی حکمت متعالیه به عنوان پایه مستحکم و قابل قبول بشریت برای رسیدن به فلاح و رستگاری و طمأنینه روحی حائز اهمیت است. حکمت صدرایی جای خالی خویش را در اندیشه انسان معاصر خواهد یافت و در آن پابرجا خواهد شد.

فلسفه رایج است اما مهجور، باید رواج پیدا کند. (خامنه‌ای: بیانات: 1370)

3. مفهوم مهجوریت

مهجور از ماده هجر در اصل ضد وصل یعنی فراق، جدایی و دوری است (عمید جلد ۴ صفحه ۳۶ ۵۸) و در اصطلاح مهجوریت به معنای دور شدن دل و عمل انسان از چیزی، یا به معنای ترک چیزی که ملزم به تعهد آن هستیم. یا دور شدن انسان از چیزی که ارتباطی بین آن شخص و آن شیء باشد و این مفارقت می‌تواند از جهات گوناگونی با بدن، با زبان و با قلب باشد. برخی معنای دیگری برای هجر و مهجور بیان کرده‌اند و آن هذیان است. شاید معنای هذیان گویی و مهجوریت در مورد فلسفه معاصر غربی این باشد که او از ساحت علم حصولی خود می‌خواهد چیزی را بنگرد که آن چیز فوق آن ساحت است و

لذا نمی‌داند مشکل او کجاست و در نتیجه از ارتباط گرانقدری که می‌تواند با حقایق عالم وجود داشته باشد، محروم خواهد بود. زبان علم حصولی اگر نظر به رؤیت حضوری نداشته باشد بیشتر لفاظی است. زیرا گفتارهایی که به هیچ حقیقتی اشاره ندارد نه تنها همدلی بین گوینده و مخاطب به وجود نمی‌آورند، بلکه روح شنونده را در میان الفاظ پراکنده حیران می‌کنند، و شاید علت دیگر این هذیان گویی فقدان خدا به عنوان حقیقتی عینی و خارجی در وجود و زندگی آن‌هاست، و یا اگر به واسطه ادیان الهی چون مسیحیت یا ادیان توحیدی چون اسلام، خدا را هم می‌پرستند، صرفاً «خدادانی» است نه «خداداری». همه حرف قرآن در این است که باید خدای واقعی را پیدا کرد و با او ارتباط یافت نه مفهوم خدا، مفهوم خدا محدود به ذهن است مشکلی که غرب پیدا کرد، عدم تفکیک بین خدای مفهومی با خدای وجودی مطلق است، متوجه نشد خدایی که می‌شناسد مفهوم خداست. معنی خدا در ذهن و عقل ما وقتی ما را متوجه حقایق کند خوب است. زیرا حکایت از یک واقعیت متعالی دارد. مثلاً هگل می‌گوید اگر خدا بیکرانه است پس بقیه موجودات چه جایگاهی دارند اگر بقیه موجودات موجودیت واقعی ندارند که لازمه‌اش سوفسطایی‌گری است و اگر بقیه موجودات در کنار خدایند پس خدا بی‌کرانه نیست مشکل هگل این بود که خدای ذهنی دکارت را می‌شناخت که خدایی مفهومی است و نه خدای بیرونی که حقیقی است. در حالی که مخلوقات تجلیات اسماء و صفات الهی‌اند نه در کنار خدا و لذا جز خدا در صحنه نیست.

4. علل مهجوریت فلسفه

کار فلسفی می‌کنیم، اما فلسفی کار نمی‌کنیم.

از جمله علل مهجوریت، می‌توان به عدم تبیین و ارائه کتب فلسفی جداگانه از همه نحله‌های فلسفی اعم از حکمت متعالیه، اشراق، مشاء و... و عدم وجود کتب ویژه در مورد مسائل خاص فلسفه مانند ملاصدرا که مبدأ و معاد و یا آقای زنوزی که در مورد وجود رابطی کتاب نوشته‌اند اشاره نمود.

یکی دیگر از علل‌های مهجوریت فلسفه اسلامی مشخص نکردن و نپرداختن به مسائل اصلی فلسفی در جهان بینی اسلامی است مانند خدا، انسان، ارتباط خدا و انسان و تکلیف و... البته این مسائل مبهم نیست اما باید پاسخ‌های روشن و مستدل برایشان منعکس شود.

عدم وجود فلسفه تطبیقی و تطبیق فلسفی بین آراء فلاسفه جدید و قدیم مانند کاری که ویل دورانت در لذات فلسفه کرده است. مباحثه فلاسفه قدیم و جدید بسیار شیرین است. مثلاً در مورد اصالت وجود حرف ملاصدرا، شیخ اشراق، آقا علی حکیم و مرحوم جلوه به صورت تطبیقی بیان شود. (خامنه‌ای: بیانات: 1391)

علت دیگر مهجوریت فلسفه اسلامی رمزگشایی نکردن از کتب فلسفی است که به صورت رمز مطرح شده است مانند کتاب‌های سلامان، آبسال، حی بن یقطان و آواز پر جبرئیل و...

5. دانشگاه، زنده بالنده

حوزه و دانشگاه مانند موجود زنده‌ای است که رشد و بالندگی دارد نقص دارد تحرک و نشاط و رکود و جمود دارد حیات و ممات دارد و دلیلش تاریخ حوزه‌ها و دانشگاه‌ها است مثلاً خواجه نصیر و محقق حلی در حوزه حله در قرن ششم و هفتم بودند اما امروز آن حوزه نیست. رونق دانشگاه‌ها به خروجی و نوآوری علمی آن است حوزه نجف را شاگردان وحید بهبهانی به رونق آوردند و آن را با نشاط و زنده کردند.

متوجه باشید پایه علمی بیست سال بعد را شما می‌ریزید از همه لحاظ، سطح و عمق و توسعه نفوس و... بیست یا سی سال آینده زمانی است که هیچ شباهتی با الآن ندارد، از لحاظ امکان اثرگذاری، امکان تسخیر دل‌ها و سرزمین‌ها و... .

توجه کنید، ممکن است بتوانند خانه‌ها و فرزندان شما را در مشت بگیرند تحوّل و تغییر در جهت رشد صحیح آن از سنت‌های آفرینش الهی است و اگر کسی این را نپذیرد زیر دست و پا له شده یا منزوی می‌گردد. تحوّل در جهت صحیح آن مثلاً در فلسفه، شیوه آموزش، پژوهش و پذیرش باید متحوّل شود و ما از تحوّل عقیم توجه کنید مدرک زدگی آفت علم و پیشرفت است.

6. زمینه های مهجوریت فلسفه

1-6 اعتقاد و باورنداشتن جامعه به فایده مندی و کارایی فلسفه در تمام ابعاد زندگی

به نظر می‌رسد اولین مورد در زدودن این مهجوریت، اعتقاد و باور به این امر است که فلسفه می‌تواند در تمام زمینه‌های زندگی بشر اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و علمی وارد شود و به بارور شدن سطح عقلانیت جامعه بیانجامد، مگر نه اینکه در قرون گذشته فارابی‌ها، کندی‌ها و ابن سیناها و بالاخره جناب ملاصدرا توانستند قدرت علمی جهان را در اختیار گیرند و در بسیاری از زمینه‌های علمی و پژوهشی پیشرو و برتر از سایر جوامع باشند. ولی متأسفانه با گذشت زمان و به علل متعدد، مسلمانان از این رویه عالی فاصله گرفتند و هویت علمی خود را از دست دادند.

2-6 اصلاح فرهنگ استفاده از فلسفه، از مفهوم صرف، به عینی و عملی و کاربردی شدن آن .

فرهنگ رایج نامناسب امروزی خواندن و شنیدن مفاهیم فلسفی در کلاس‌های درس و بعضاً پشت درهای بسته برای عده خاصی از طالبان آن است. نیاز امروز جامعه کاربردی شدن مفاهیم فلسفی است که به حقایق وجودی و ملموس بیانجامد. ستون‌های حوزه و بزرگان علمی کشور باید بتوانند سقفی رفیع و بنای باشکوهی بسازند. زیرا فلسفه اسلامی فقه اکبر و مبنای دین است، مبنای همه معارف دینی در ذهن و عمل خارجی انسان است. فلسفه ذهنی باید امتداد فلسفی، سیاسی و اجتماعی یابد. فلسفه را باید یک علم دینی محض

به حساب آورد که می‌تواند گره‌های زندگی اجتماعی و فردی انسان‌ها را بگشاید. کار علمایی مانند امام، علامه طباطبایی و ملاصدرا این است که ما را متوجه ائمه معصومین می‌کنند. یعنی علمی که به ما می‌آموزد، انگشت اشاره به معصومین: دارد تا ما بتوانیم به روش ائمه: راه ارتباط با وجود حقایق را پیدا کنیم و با خود حقایق مرتبط شویم نه اینکه ما را مشغول خود یا علم خود کنند. مثلاً امام صبح و عصر به مسجد سلماسی می‌آمد و درس فقه و اصول می‌گفت، مرحوم علامه طباطبایی هم پیش از ظهر در همان مسجد فلسفه می‌گفت فقط جایشان فرق داشت هر دو روی زمین می‌نشستند آن هم در مسجد، زیرا مسجد محلّ تعبّد و تعقل توأمان است و این یعنی ساحت تفکر فلسفه اسلامی با همان مشخصاتی که دارد باید هدف قرار بگیرد، که البته همین جای بحث و گفتگو است که فلسفه اسلامی چیست؟ باید ببینیم بر اساس فلسفه ما، شکل جامعه، بنیان سیاسی جامعه و حکومت در جامعه به چه شکلی خواهد بود یعنی ما در مسائل حکومت در فلسفه چه پاسخی داریم و این یعنی گسترش گفتمان فلسفه اسلامی که باید هدف قرار گیرد، مثلاً فلسفه کانت و افکار نیچه و کتاب‌هایش که البته به طور ناقص ترجمه شده، رائج تر است تا فلسفه نظری و عملی بوعلی سینای با این عظمت که همه تاریخ بشر از هزار سال پیش به این طرف با او آشنا و درگیر است. در مجامع دانشگاهی ما حکمت و فکر فلسفی‌اش شناخته شده نیست. حتی به اندازه کتاب فکر فلسفی کانت، مخصوصاً در بین قشر جوان و تحصیلکرده و غیر تحصیل کرده؛ که این خود بزرگترین آسیب بر پیکر فلسفه اسلامی است. (خامنه‌ای: دیدار با اعضاء مجمع عالی حکمت: 1391) این مسأله مهمی است ما باید عکس این را عمل کنیم یعنی امروزه در دنیا فلسفه اسلامی باید به عنوان گفتمان فلسفی شناخته شود و در دانشگاه‌ها رواج پیدا کند متفکرین عالم از آن مطلع باشند روی آن‌ها بحث و نقد و انتقاد کنند و در مجلات علمی‌شان منعکس شود. برای این منظور ارتباطات خود را با مجامع علمی زیاد کنید. گاهی اوقات کتابی که در هزار سال پیش نوشته شده و با ادبیات آن روز است و با مشکلاتی که فهم این کلمات دارد اصلاً خودش تضییع وقت محسوب می‌شود، حتی ممکن است افرادی را از فلسفه دور کنند در حالی که اگر کتابی در مورد آراء فلسفی ابن سینا تبیین کنید از آراء او منظومه سازی کنید مسلماً جاذبه زیادی خواهد داشت و این جزء کارهای لازم است. مانند کتب آقای عبودیت. برای دانستن این مکاتب نباید برویم و همان کتب قدیمی را بخوانیم بلکه باید کتابی برای آراء فلسفی ملاصدرا یا ابن سینا و... باشد. خودتان تبیین و ارائه کنید. مثلاً مرحوم علامه طباطبایی در بدایه و نهاییه به یک شکل این کار را انجام دادند منتها این کار نهایی نیست و آرای خود علامه است آراء ملاصدرا نیست یعنی در کتاب بدایه و نهاییه برای آراء ملاصدرا منظومه سازی نشده است بلکه این دو کتاب نظرات ابتکاری و خاصی از مرحوم علامه است و چیزهایی هم اضافه کرده‌اند و این فرق می‌کند که انسان خودش در فلسفه تالیفی بکند یا اینکه یک فلسفه معروفی را تبیین و ارائه کند این دومی جایش خالیست. البته باید بدانیم شرط نقد فلسفی، فهمیدن حرف دیگران است. مرحوم حاجی سبزواری در اوّل اسرارالحکم

می‌فرماید: «هنر، فهمیدن حرف دیگران است، نه نقد کلام دیگران.» به هر حال فلسفه وحی مُنزل نیست اَمَّا خوب است زمانی نقد شود که ابتدا آن را خوب فهمیده باشیم و به عمق آن کلام رسیده باشیم. برای رهایی از این آسیب باید تمام نهادهای متولی فلسفه در محافل علمی و دانشگاهی و حوزوی هماهنگ شده و این کارآمدی فلسفه را در همه سطوح به نمایش گذارند.

(خامنه ای: نخبگان حوزوی: 1382)

زمینه دیگر مهجوریت فلسفه نگاه محاسبه گرانه علم جدید به حقایق وجودی بوده است. در این که کلیسا در برخورد با گالیله افراط کرده است بحثی نیست ولی غفلت از نگاه همه جانبه به عالم به طوری که بتوانیم نظر به حقیقت بیندازیم چیزی بود که علم جدید با نگاه محاسبه گر خود از آن غفلت کرد بشری که عالم را مظهر اسماء الهی می‌دید در منظری که گالیله مطرح کرد تبدیل به انسانی شد که همه چیز را از منظر موجودات محاسبه پذیر می‌نگرد. از منظر گالیله نه تنها خداوند جهان را با قلم ریاضی خلق کرده حتی کتاب مقدس بر اساس ریاضیات تدوین شده است. ممکن است تصور کنیم این حسن کتاب مقدس است که با نظم ریاضی تدوین شده است ولی متوجه باشیم ما در متون مقدس به دنبال خدا هستیم نه به دنبال مهندس، وجود مقدس پیامبر اگر یک مهندس منظمی باشد جوابگوی آن بُعدی از انسان که نیاز به نبی دارد نخواهد بود. درحالیکه به عنوان نمونه در فرهنگ و حیانی اسلامی فلسفه را به شجره طیبه تشبیه می‌کنند مانند: رهبر معظم انقلاب که فلسفه را به شجره طیبه‌ای تشبیه می‌کنند که اصل آن باید ثابت نگه داشته شود «كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم، 24) و اگر در این امر کوتاهی و غفلت شود، خسارت است. تشبیه فلسفه اسلامی توسط حضرت آقا به شجره طیبه مثال حکیمانه‌ای است که ما را به چند امر مهم برای ثابت کردن اصلش رهنمون می‌سازد؛ اول اینکه فلسفه اسلامی مانند درخت کهنی است که ریشه‌های فراوان و محکم دارد، استوار و پایدار است و میوه‌های شیرین و شادابش باید آثار متعدّد برگفتار و رفتار و اخلاق به نحو راسخ در همه ابعاد وجودی انسان باقی بگذارد. فلسفه اسلامی می‌تواند اصل و ماده ثابتی به دور از تغیر داشته باشد که حاصلش بهره مندی همه اقشار جامعه از آن است. کلمه طیبه به سان درخت کهنی است که ریشه‌های فراوان و محکم در دل خاک داشته و پایدار و استوار است. میوه شیرین و شاداب دارد. و آثار آن کلمه طیّب، گفتار و اخلاق و رفتار نیک است که در جوهر نفس راسخ است. «اصلها ثابت» یعنی به دور از کون و فساد و تغیر و فناست و مدد این رسوخ، تجلی الهی است و این تجلی از لوازم نورانیت ذاتی زوال ناپذیر خداست، که حاصلش آرامش روحی و بهره‌های مادی و معنوی برای فرد و جامعه است. (رک. جوادی آملی: تسنیم: 1396: ج 43: 562) یکی دیگر از ویژگی‌های این شجره طیبه، همواره میوه دادن است و خوراکی‌هایش را هر زمان در اختیار می‌گذارد. پس هیچگاه بی میوه نیست. «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» آکل خوردن است اَمَّا أَكُلُ یعنی میوه و خوراکی که همیشگی و همگانی است.

درخت بهشتی مانند درخت این جایی نیست که تنها یک میوه بدهد، بلکه هر میوه‌ای که بهشتی بخواهد، به او تقدیم می‌کند. زیرا مؤمن آن را با اراده و ایمانش کاشته است نه با دانه. از این رو به خواست او میوه می‌دهد. (رک. جوادی آملی: تسنیم: 1396: ج ۴۳: ۵۶۶)

متولیان و فرهیختگان در این بخش می‌توانند با تلفیق مبانی عقلانی فلسفی با متون ثابت و عالی دینی «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَقَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»، به تبیین مبانی اعتقادی به صورت کاربردی بپردازند. حاصلی دائمی که می‌تواند جامعه را از جزء به کل فراگیر برساند و بر همه ابعاد زندگی انسان حکومت کند مانند درخت بهشتی کلمه طیبه، که هر فرد بهشتی، هر میوه‌ای بخواهد چون آن را با اراده و ایمانش کاشته است می‌تواند برداشت کند. «در آیات و روایات نیز واژه عقل و مشتقات آن مکرر به کار رفته است. برخی روایات مشتمل بر تفسیر عقل‌اند و سایر روایات و نیز آیات شریفه قرآن، ترغیب به تعقل، ارج نهادن به آن یا بیان خصوصیات عقل را دربر دارند». (رک. فنایی اشکوری: همایش جایگاه عقل در معارف دینی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی). «نظر اهل بیت: در این زمینه، ارشاد به حکم عقل است و حکم عقل، جواز و بلکه لزوم هستی‌شناسی عقلی است. روایات در این زمینه به دو بخش ادله خاصه و ادله عامه قابل تقسیم است و مجموعاً ده دسته از روایات را شامل می‌شود. ادله خاصه، روایاتی است که از فلسفه و فلاسفه مدح کرده است و ادله عامه، روایاتی است که در آن‌ها، بشر به تفکر و تعقل در جهان هستی دعوت شده و حکمت در آن‌ها مدح شده است، از مدافعین دین در ساحت اعتقادات که پاسخگوی شبهات هستند تمجید گردیده است و نیز بر تدبیر و فهم سخنان معارفی اهل بیت، تأکید شده است». (رضایی تهرانی: 1388: همایش جایگاه عقل در معارف دینی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی)

3-6 زمینه دیگر مهجوریت فلسفه اسلامی جزء و جزئی نگری است به نظر می‌رسد تنها راه فرار از هرج و مرج فکری و آشفتگی اذهان، رهایی از بند جزء است. بایدکل را در امورات در نظر گرفت که «آنچه بیش از هر چیزی از دست داده ایم منظر کلی است تجزیه و تحلیل به سرعت پیش می‌رود اما ترکیب و کلی نگری لنگان و وا مانده است. دوستدار هر کلی و نظر فراگیر هستم که اجزاء را در برگیرد و همه اجزاء به صورت کل واحد باشد گاهی افراد درخت‌ها را تکتک می‌بینند اما کل جنگل را نمی‌بینند.» (رک. ویل دورانت: لذات فلسفی: 1389: ۲۶۹)

4-6 از دیگر زمینه‌های مهجوریت فلسفه نحوه تدریس آن است فلسفه باید توسط استاد تدریس شود. نباید ناقص، سطحی و جویده جویده دست مردم برسد اینها خسارت است. جناب دکتر حمیدرضا یوسفی در مقاله «فلسفه غرب و مهجوریت فلسفه اسلامی» بیان می‌دارد که «این اساتید هستند که فلسفه اسلامی را به غرب واگذار کرده‌اند و قرائت‌های آن‌ها را از فلسفه اسلامی به فارسی بر می‌گردانند و به خورد جامعه علمی و علاقه مند می‌دهند. این رفتار نادرست ما با آزادی علمی هیچ ارتباطی ندارد».

زمانی در وقفنامه‌ها ذکر می‌کردند این موقوفه وقف استاد فلسفه باشد، یعنی کسی که منظومه را حفظ است! ولی الان کسی که استاد فلسفه است، گاهی نمی‌تواند منظومه را بخواند، یا فلکیات و طبیعیات را باطل می‌داند، در حالی که در قرآن داریم «كُلٌّ فِي قَلْبِكَ يَسْبَحُونَ» (یس، 40) و یا فهم و تدریس کتاب علم الفلک که استاد احمد آرام آن را ترجمه کرده است. حکیم بودن فقط به دانستن فلسفه نیست بلکه حکمت باید در گفتار، رفتار و نوشتار نیز جلوه گر باشد. به هر حال عدم دقت یک فیلسوف در یک مسأله، بهانه‌ای دست افراد مغرض می‌دهد. حتی بد دفاع کردن که می‌شود مصداق سخن دکتر شریعتی: «بد دفاع کردن بهترین کوبیدن است». (مصاحبه با استاد عابدی، 1396، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه،) این مهجوریت فلسفه مختص مردم عادی جامعه نیز نمی‌باشد. متأسفانه برخی از افراد تحصیل‌کرده نیز با این فرهنگ فایده مندی و کارآمدی فلسفه در همه سطوح زندگی انسان بیگانه‌اند. گاهی مشاهده می‌شود که افراد علاقمندند که فلسفه غرب و مبانی آن را بیاموزند اما به فلسفه اسلامی توجهی ندارند.

7. آسیب‌ها

به نظر می‌رسد چالش مهم کنونی ما در روش تدریس و تعلیم متون فلسفی در حد شناخت اجمالی از افکار و کلام بزرگان فلسفه و قدماست و این فایده مندی و کارایی لازم را برای اینکه کاروان علم را از لحاظ علمی به اعتلا برساند ندارد.

1-7 متوقف شدن در آثار قدما از جمله حکمت متعالیه ملاصدرا و بزرگانی چون علامه طباطبایی و شهید مطهری است.

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار در بند آن مباش که مضمون نمانده گفت است

یکی از آسیب‌های جدی فلسفه اسلامی در برابر فلسفه ساعت نگار غربی که به سرعت پیش می‌رود توقف چهار نحله بزرگ فلسفه و کلام اسلامی می‌باشد. گرچه وزین و مهم است اما به شرح و بسط آن پرداخته نشده است. درباره مسائل خاص و مهمی که در آنها مطرح شده کتاب خاصی که متعلق به موضوعات جداگانه باشد و ملموس زندگی بشر، کمتر نوشته شده است.

آنچه قوام بخش آموزش فلسفه، تفکر و حیات فلسفی در یک جامعه است حرکت درونی و جوهری یک مکتب و مشرب در آن جامعه است مثلاً حضرت امام خمینی در کتاب ارزشمند «شرح حدیث جنود عقل و جهل» می‌فرماید: «امثال برهان صدیقین به عنوان معارف قبل از دبستان چیزهای خوبی است، یعنی قبل از اینکه انسان وارد خداداری بشود باید خدادانی را طی کند، لکن اگر مشغول این براهین شدید و هدف اصلی که قرب الهی است را فراموش کردید همین خدادانی تلبیس ابلیس لعین است، اگر فکر کردیم براهین اثبات خدا را بپذیریم دیگر متدین هستیم، شیطان مارا فریب داده است. بنده مخالف برهان

فلسفی برای اثبات عقاید نیستم، الان هم آن را تدریس می‌کنم، اما این غیر از دین داری است». پس اگر دیدیم حرکتی نداریم خدا دان هستیم نه خدادار.

2-7 چالش مهم امروز که بسیار دشوار است نشر افکار باطل با وسایل ارتباط جمعی مثل تلویزیون و ابزارهای هنری مانند فیلم و سریال و انیمیشن و... است. امروز در دنیا پول خرج می‌کنند و فیلم‌های گرانتقیمت می‌سازند برای اینکه غیر مستقیم یک فکری را وارد اذهان کنند و یا از ذهن‌ها بیرون بیاورند یکی از مهمترین اهداف این کارها، مخصوصاً برای افکار دینی و اسلامی و شیعی است. آن‌ها حتی برگزاری کنفرانس‌های شیعه شناسی برای مبارزه با شیعیان دارند. با ابزارهای پیشرفته تبلیغاتی و اینترنتی و رایانه‌ای و ارتباطات و بازی‌ها سر بشریت را کلاه گذاشته‌اند و ادعای تمدن می‌کنند، در حالیکه این کار غبارآلود کردن فضا توسط آن‌هاست. شما با فلسفه اسلامی باید نقش یک نورافکن را داشته باشید و روشنگری کنید.

3-7 استکبار جهانی هر یک از طلاب و دانشجویان را به چشم منبعی برای روشنگری و افشاگری نقشه‌های شومشان، نگاه می‌کند و با همه آنها مخالف است. می‌داند که اگر همه آن‌ها فعال شوند و باطن و استعداد و ظرفیت خود را بروز دهند، کار بر استکبار جهانی سخت خواهد شد یعنی می‌توانند هر یک از آن‌ها بالقوه یک امام خمینی باشند. یکی از چیزهایی که مورد توجه سرویس‌های اطلاعاتی دنیاست اینکه چطور می‌توانند دانشجوی بیدار و آگاه ایرانی را از آن راهی که می‌تواند باعث اعتلای کشور شود، باز دارند. برای به زنجیر کشیدن یک ملت هیچ چیزی مهمتر از این نیست که قدرتمندان و زورگویان عالم، باورهای آن ملت را بر طبق نیازهای خودشان شکل دهند. دانشگاه نقطه اوج خدماتی است که میشود به کشور کرد.

4-7 تجرد و حرکت در فلسفه به این معناست که ما بتوانیم از تمام افکار فلسفی موجود دنیا که به شکل ساعت نگاری پیش می‌رود و ساعت به ساعت فکر جدید و فلسفی مطرح می‌شود و با استفاده و احاطه به ماده فلسفه اسلامی غنی، در مقابل فلسفه‌های موجود و بعضاً غلط و انحرافی خودمان را در حال آماده باش نگه داریم. و اگر نکته مثبتی در آن‌هاست استفاده کنیم فلسفه ما اینطور پیشرفت می‌کند و گرنه در حد شناخت افکار و کلام بزرگان و قدما اندازه و ارزشی ندارد. فلسفه باید ما را به معرفت کامل برساند. باید ببینیم در وادی معرفت و فلسفه در دنیا چه کارهایی می‌شود بایستی پی در پی افکار جدید و روش‌ها و متدهای جدید در محافل علمی مطرح شود تا در برابر شبهات همیشه حالت تهاجمی و بزندگی داشته باشیم. علامه طباطبایی در قم فلسفه را احیا کرد، شاگردانی تربیت نمود و معارف فلسفه را راه انداخت و گسترش داد. قبل از ایشان، امام فلسفه می‌گفتند ولی در دایره محدودی ایشان فلسفه را گسترش دادند و درس را وسیع کردند.

حوزه و دانشگاه باید از پیشرفت های جهانی در مورد مسائلی که به علوم اسلامی مرتبط است، مطلع باشد و خود را با آن‌ها هماهنگ کند که وقتی فکری

وارد کشور و اذهان مردم و دانشجویان ما شد یا در جامعه گسترش یافت بتوانیم دفاع کنیم و خودمان را از اوّل آماده پاسخگویی به افکار آنها کنیم. مثلاً نباید بنشینیم تا صد سال بعد از مرگ مارکس افکار او وارد کشورمان بشود و چهار تا از بچه‌های ما توده‌ای و مارکسیست شوند و خدا را انکار کنند. آن وقت تازه به فکر بیفتیم که حالا مثلاً علیه بی دینی و بی خدایی کتاب بنویسیم. البته حالا از مارکسیسم تقریباً خبری نیست. ولی چیزهای جدید دیگری هست؛ مثلاً منطق دیالکتیکی هگلی در همه دنیا پخش شد و اثرگذار شد و کم کم به منطق شکلی و صوری ما که پایه استدلال‌های ماست؛ تعرّض کرده بود. ما تازه به فکر افتادیم که آن را خراب یا ردش کنیم. این برخورد انفعالی است و حضرت آقا این برخورد را در رابطه با فلسفه رد می‌کنند.

5-7 «اگر صرفاً مفاهیم ذهنی فلسفی تدریس شود و به آن اکتفا گردد، در ذهن می‌ماند و فلسفه امتداد نمی‌یابد هرچند کار فلسفه با ذهن و فکر سروکار دارد اما ذهنی صرف ماندن آسیب است. فلسفه را نباید ذهنیات محض بدانیم»، (خامنه‌ای: بیانات: 1370). به نظر می‌رسد «منظور از ذهنیات در اینجا انبار گونه‌ای از مفاهیم و الفاظ مختلف است بدون اثر و کارایی لازم نه ذهنی سرشار از نوآوری، خلاقیت و تغییر که به نحو طب انگاری برای تشخیص معضلات و آسیب‌ها و رفع آنها تلاش می‌کند. در این نوع انگاره ذهنی صورت خیالی دارای قدرت و منشاء تأثیر است». (قراملکی: قدرت انگاره: 1400: 65)

«انگاره هرکسی از هر امری سبب اثری در همان فرد در خصوص آن امر می‌شود. این تأثیر شامل هیجان‌ات و عواطف شخص درباره آن امر، دآوری، باورها و تغییرهای وی از آن نیز انتخاب موضع‌گیری و تصمیم وی درباره آن امر و اقدام و شیوه‌های اقدام شخص درباره آن مسأله می‌شود. اگر ذهن، ظرف چنین انگاره‌هایی گردد بیش از یک تصوّر ساده و صورت خیالی تنهاست. انگاره مبدأ تغییر می‌شود اعمّ از انجام فعل یا پذیرش اصل انفعال»، (قراملکی: قدرت انگاره: 1400: 69). هرگاه انگاره‌های ذهنی به سوی حقایق رهنمون شود می‌تواند مبدأ تغییر و تحوّل گردد.

6-7 محور جنگ روانی دشمن، نسل سوم انقلاب است که از ایده‌های انقلابی جدایش کنند و در ادامه یک فلسفه قلابی، دروغین و جعلی هم می‌گذارند. برای توجیه یک دروغ و غلط، یک فلسفه می‌گذارند تا کسی جرأت نکند بگوید این حرف غلط است. اگر ایده‌های یک انقلاب بتواند نسل دوم و سوم و دهم را به خاطر اصالت و صحت خود قانع کند، آن انقلاب ابدی است و این کار فلسفه علمی و عملی درست، کاربردی، فایده مند و به جاست.

قتلگاه انقلاب، محافظه کاری، اکتفای به آنچه که داریم و نداشتن همّت و بلندپروازی در همه زمینه‌های فکر و فرهنگ است. انقلاب یعنی گام بلند که باید پشت سرش گام‌های بلند دیگری برداشته شود. باید مفاهیم، درست فهمیده و دانسته شوند و با حیطة بندی صحیح آن حرکت کرد. قرن دهم میلادی آغاز

قرون وسطای اروپا و اوج تاریکی آن است؛ در حالی که در ایران قرن شکوفایی فلسفه و علم بود. قرن ابن سینا، فارابی، رازی و حکمای بزرگ.

7-7 عیب و آسیب بزرگ ما این است که سال‌هاست متون فرنگی را می‌خوانیم، تکرار می‌کنیم، حفظ می‌کنیم و بر اساس آن تعلیم و تعلم داریم. اما در خودمان قدرت سؤال و ایجاد خدشه نمی‌یابیم. باید متون علمی را خواند و از هر کسی فرا گرفت. اما علم باید در روند تعالی خود؛ با روح‌های قوی و استوار و کارآمدی که جرأت پیشبرد علم را داشته باشند، همراه شود تا بتواند پیش برود. انقلاب‌های علمی در دنیا اینگونه بوده است. اگر برای علم سرمایه‌گذاری نشود، فردای تاریکی خواهیم داشت. این یک فریضه است. البته ما کسی را به آثارشیم علمی دعوت نمی‌کنیم که مهمل گوئی است زیرا کسانی که از دانش لازم برخوردار نیستند، در هر زمینه‌ای بخواهند نوآوری کنند، به مهمل‌گویی می‌افتند. البته نباید صرفاً مصرف‌کننده بود منتهی باید روح نوآوری علمی در محیط دانشگاه زنده شود و زنده بماند و علم به معنای حقیقی تولید شود روشمند و با ضابطه خاص خود باشد. (خامنه‌ای: بیانات در جمع دانشجویان: 1379)

7-8 یکی دیگر از آسیب‌های مهجوریت فلسفه اسلامی در کشور این است که گاهی به تفکر و ذائقه ترجمه‌ای گرفتار می‌شود فکر هم که می‌کند ترجمه‌ای فکر می‌کند و فرآورده‌های فکری دیگران را می‌گیرد، البته نه آن فرآورده‌های دسته اول بلکه دست دوم، نسخ شده و از میدان خارج شده‌ای را که آن‌ها برای کشور و یک ملت لازم می‌دانند و از راه تبلیغاتی به آن تزریق می‌کنند به عنوان فکر نو با آن ملت در میان می‌گذارند و این برای یک ملت از هر مصیبتی بزرگ‌تر و سخت‌تر است. مثلاً به عنوان نمونه یادداشت‌های دکتر حمیدرضا یوسفی درباره فلسفه غرب و مهجوریت فلسفه اسلامی بیان می‌شود.

8. نبرد اندیشه‌ها و غربگدائی آکادمیک

یکی از پرسش‌های کلیدی چند دهه اخیر در ایران این بوده است که چرا فلسفه اسلامی نتوانسته در مقایسه با فلسفه غرب با مخاطب ایرانی ارتباط بگیرد؟ استاد یوسفی در این باره چند دلیل را بیان می‌کند: ۱. عده‌ای فلسفه اسلامی را فلسفه نمی‌دانند. ۲. عده‌ای آن را عقب افتاده و خالی از هرگونه روش علمی ارزیابی می‌کنند. ۳. عده‌ای فلسفه اسلامی را برآمده از فلسفه یونان می‌دانند که ریخت و قیافه‌ای ایرانی به آن داده شده است... «ایشان معتقدند ما شاهد یک گفتمان واقعی پیرامون مبانی فکری این سه دسته و زیرمجموعه‌های متفاوت آن‌ها نبوده‌ایم و قائل است که نگاه تجربی نشانگر آن است که مبانی فکری این سه دسته را یک پیش‌داوری تاریخی شکل می‌دهد که آن را بعضی دانشگاهیان از خودبیگانه به نظام دانشگاهی کشور تحمیل کرده اند که قسمتی از آن با ظهور قاجار، و بخشی دیگر از طریق ترجمه‌های بی‌در و پیکر آثار متفکرین مغرب زمین وارد ایران شده است. ترجمه‌های موجود را پراکنده، غیر سیستماتیک و اغلب غیر حرفه‌ای می‌داند که برای علاقمندان به فلسفه و نسل

جوان زبانبار بوده است. مثلاً کسی که آثار کانت می‌خواند باید با همه آنها آشنا شود نه با چند کتاب او که بعضاً به صورت غیر حرفه‌ای ترجمه شده‌اند و مبین کلیت مبانی فکری این دانشمند و شکل‌گیری جهان بینی‌اش نیستند. ایشان در قالب یک مثال روش تدریس خود را تلفیقی از نگاه مبتنی بر مبانی عقلی و تجربی برای ایجاد خودیاری فکری در ذهن مخاطبان میدانند و دلیل مهجوریت فلسفه را در ایران تقلید و اقتباس از غرب میدانند که باعث می‌شود فرد عکسبردان کسی شود که از او تقلید میکند برای استقلال فکری و عبور از چالش‌ها، تقلید همه جانبه را باید کنار گذاشت تا بذر تسلیم تمدنی در قبال فرهنگ و تفکر مغرب زمین در مغز نسل‌های پرشور و شوق ایرانی کاشته نشود که باعث تنبلی فکری، از خودباختگی و از خودبیگانگی آنان می‌شود. در پایان دو سفارش به دانشجویان خود دارد:

۱. در زندگی علمی خودتان هرگز اهل تقلید و تعارف نباشید زیرا این عملکرد باعث جمود فکری و فروریختگی شخصیت علمی شما می‌شود. ۲. با اعتماد به نفس و افقی گسترده به موضوع نگاه کنید تا درهای خلاقیت و شکوفایی سرچشمه‌های درونتان به روی شما باز شوند. ایشان برخی اساتید را باعث و بانی امتناع تفکری می‌داند که ابعاد مختلف کشور را با مخاطره روبه‌رو کرده و فلسفه اسلامی را به غرب واگذار کرده‌اند. وی معتقد است که این روش از نسل جوان سلب مسئولیت کرده و در نهایت نونهالان علمی کشور فریب کسانی را می‌خورند که خود نیز فریب خورده‌اند. ایشان یکی از دلایل مهم اپیدمی امتناع تفکر را تکیه نظریات بر اهرم‌های علمی و نیمه علمی دانشمندان مغرب زمین می‌داند و هشدار می‌دهد که رخت بر بستن اندیشه ورزی از یک جامعه و شیوع اجاره نشینی فکری از خودبیگانگی فرهنگی-تاریخی و علمی به همراه خواهد داشت. دانشمندان ما باید بدانند نیاکان علمی ما مثل ابونصر فارابی، ابن سینا، خوارزمی و... از بنیانگذاران سیستم‌های فکری عظیم بوده‌اند و ما باید راه آن‌ها را با نگاهی انتقادی می‌رفتیم. نظام دانشگاهی ما نیاز به یک چرخش گفتمانی در همه زمینه‌ها دارد. با آسیب شناسی سیستمی می‌توانیم به تعریف راه‌های مدون برون رفت از پرتگاه‌های امتناع تفکر برسیم. (رک. یوسفی: نبرد اندیشه‌ها و غربگدائی آکادمیک: www.ibna.ir)

9. راهکارهای عملی پیشنهادی

1-9 شیوهٔ تعلیم فلسفه باید جریان خلاق فکری برای مقابله با نیهیلیسم و... باشد که به تزکیهٔ نفوس و ارتقاء سطح علمی و عقلانی بیانجامد. مانند علامه طباطبایی که می‌فرمود: من می‌بینم که دارند تفکرات و فلسفهٔ کاذب مارکسیستی را در ذهن‌ها جا می‌اندازند نمی‌شود با توضیح المسائل این‌ها را پاسخ دهید و کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم را برای پاسخ به آن‌ها نوشت. در آثار علامه رشحات معنوی توحیدی و سلوک الی الله کاملاً مشهود است و از این رو تاثیرگذار می‌باشد. ما تا قبل از ارتباط با غرب اصلاً پوچی به آن معنی که نیهیلیسم از آن در غرب دارد نداشتیم اینکه یک نفر گناه می‌کند و می‌گوید اشتباه کردم پوچی نمی‌شود زیرا گناه را گناه می‌داند چون هنوز

نظرش به حقیقت است وقتی رابطهٔ عالم مادون با عالم مافوق قطع شود و خدا دانی، جای خدا داری بنشیند شروع حرمان و بی وطنی است. ابتدا باید ملاحظه بفرمایید که چگونه زبان شور و شعف معنویت تبدیل به زبان سرخوردگی و یأس میشود واژه هایی مثل امیال فرو نشسته رؤیاهای سنگ شده و... حرف هایی است که در دنیای مدرن معنی پیدا کرد و باطن این واژه ها که همان احوال مردم باشد قصهٔ روح زمانه است بعضی از این واژه ها در گذشته معنای امروزی اش را اظهار نمی داشت ولی حالا به جهت احوال خاص مردم معنی امروزی خود را می نمایند. ابتدا غرب به پوچی رسید و سپس بقیه ملت ها به اندازه ای که به آن فرهنگ نزدیک شدند، به چنین حالتی دچار گشتند. ما با استقبال از فرهنگ غرب و با مدرسه سازی هایی که قبل از مشروطه به روش غربی شروع کردیم با زندگی پوچی زده ارتباط یافتیم و مؤمنینی که دلشان بیدار بود در همان روزها عمق فاجعه را متوجه شدند ولی متأسفانه کار در دست دولت مردان قاجار بود که بویی از حقیقت نبرده بودند و عملاً کار به جایی نرسید. ما در فرهنگ دینی خودمان اصلاً نمی فهمیم نیهیلیسم به معنای واقعی یعنی چه؟ چون ما در شرایط جامعه دینی شیعه، یک نحوهٔ توجه به حضور حقایق معنوی و ائمه ای که واسطهٔ فیض در هستی هستند داریم که هرگز پوچی را آنطور که غرب با گوشت و استخوان احساس می کند نمی فهمیم مگر در خانواده هایی که به کلی به اسلام پشت کرده اند.

2-9 وظیفهٔ مغزهای متفکر، استاد و دانشجو و... است که بسیاری از مفاهیم را که شکل و قالب غربی آن ها در نظر بعضی مثل وحی منزل است و نمی شود درباره اش اندک تشکیکی کرد، در کارگاه های تحقیقاتی عظیم علوم مختلف حلاجی کنند روی آنها سوال بگذارند جزمیت ها را بشکنند راه های تازه ای بیاورند هم خودشان استفاده کنند و هم به بشریت پیشنهاد کنند امروز کشور ما محتاج این است و انتظار کشور ما از دانشگاه این است. دانشگاه باید بتواند یک فیش نرم افزاری همه جانبه و عمیق در اختیار این کشور و ملت بگذارد تا کسانی که اهل کار و تلاش هستند با پیشنهاد ها و با قالب ها و نوآوری های علمی خود بتوانند به معنای حقیقی یک جامعه آباد و عادلانه و مبتنی بر تفکرات و اندیشه های اسلامی بگذارند. یقین بدانید یکی از چیزهایی که امروز مورد توجه سرویس های اطلاعاتی است این نکته است که ببینند چگونه می توانند دانشگاه و دانشجوی بیدار و آگاه ایرانی را از آن راهی که می تواند به اعتلای کشور بیانجامد منصرف کنند و مانع اش شوند.

3-9 «شکی نیست که تدریس و بهبود مهارت های یادگیری و مطالعهٔ خوب به موفقیت تحصیلی کمک می کنند هرچند به خودی خود ضامن موفقیت نیستند. به این ترتیب، دارا بودن مهارت های یادگیری فقط به موفقیت در امتحان پایان درس نیست بلکه به عنوان یک امر مادام العمر محسوب می شوند. این مهارت های یادگیری مادام العمر که می توانند در درسها به کار گرفته شوند و بهبود یابند عبارتند از: مهارت های خود سازماندهی، مهارت در راهبردهای یادگیری عمیق مانند تحلیل، قضاوت، ترکیب و کاربرد، کشف، بازیابی، تفسیر، ارزیابی و

مدیریت اطلاعات، مهارت‌هایی برای گسترده‌تر کردن و عمق بخشیدن بینش خود و قابلیت پذیرش ارتباط و وابستگی علوم به یکدیگر». (رک. رابرت کنن و دیوید نیوبل: راهنمای بهبود تدریس در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی: 29: ۱۳۸۶). «مثلاً یکی از روش‌های تدریس مقطع کارشناسی در مراکز آموزش عالی بسیاری از کشورهای پیشرفته به این صورت است که پس از اینکه درس توسط یک استاد توانا برای تعداد زیادی از دانشجویان ارائه شد، دانشجویان برای تشکیل کلاس در دسته‌های کوچک (حدود ۲۰ نفر یا کمتر) تقسیم می‌شوند. این کلاس‌ها معمولاً توسط دانشجویان دوره دکتری و هدایت و نظارت استاد اصلی درس اداره می‌شوند. در این کلاس‌ها دانشجویان به حل مسأله‌های درس و بحث و گفتگو پیرامون موضوعات مشخص شده می‌پردازند. علاوه بر آن سؤال‌ها و ایرادهای دانشجویان مطرح و مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. امید است این روش مفید در آموزش عالی کشور رایج شود». (رک. رابرت کنن و دیوید نیوبل: راهنمای بهبود تدریس در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی: 44: ۱۳۸۶). «چنانچه بلافاصله پس از تدریس به تمرین پردازیم مطالب بهتر درک می‌شود بیشتر به خاطر می‌ماند و به خوبی تبدیل به مهارت می‌شود بعضی به این نوع یادگیری «ملکه ذهن شدن» می‌گویند در این شرایط تمرینات اضافی سبب یادگیری بهتر نخواهد شد موضوعی که بدون هیچ پوششی همیشه به خاطر می‌آید و در خاطرمان مانده و ملکه ذهن شده است. لازم است بسیاری از قواعد و اصولی که در یادگیری‌های بعدی باید از آن‌ها استفاده کرد تا ملکه ذهن شود نه آن که دانشجو فقط آن‌ها را بفهمد و به خاطر بسپارد مهارت‌هایی مثل نوشتن و حرف زدن باید طوری آموخته شوند که دانشجو بتواند به آسانی و بدون فکر از آن مهارت‌ها استفاده کند». (دبلیو. آر. میلر و ماری. اف. میلر: راهنمای تدریس در دانشگاه‌ها: 132: ۱۳۹۲)

4-9 جامعه علمی و فرهیخته سرمایه‌های ما هستند. همه چیز متوقف بر سرمایه ملی است. علم نافع با هدایت ایمان با ساماندهی و عواطف صحیح و معرفت روشن بینانه و آگاهانه معجزه‌های بزرگ را در پی دارد. باید با تعبّد و خودآگاهی علمی و جمعی، در همه محیط‌های علمی نسبت به فرهنگ وارداتی و تحکم آمیز غربی و زورگویانه و تهاجم فرهنگی مقابله کنیم و نیز باید با فرآورده‌های فکری دیگران که نسخ شده و از میدان خارج شده است، که آن را با تبلیغات به عنوان فکر نو به ملت می‌خورانند که از هر مصیبتی بزرگ‌تر و سخت‌تر است درصدد چاره‌باشیم و راه‌گشایی کنیم و در این راستا باید راه تازه گشاده شده را با جنبش نرم‌افزاری همه‌جانبه و عمیق علمی همراه با نوآوری‌ها در قالب‌های جدید علمی به صورت مدوّن و عملی ارائه دهیم. خودنخبگان، ضریب هوشی و حافظه و استعدادشان را ملی بدانند و اینها ثروت‌های ملی، امانت و سرمایه‌های خدادادی هستند و شخصی نیستند.

5-9 آشنایی با تحقیق و سبک‌های نوین آن، یعنی تعمق در مطلب تحقیق و تتبع آن به صورت جمعی. این نوع تحقیق مطمئن‌تر از تحقیق فردی است و آثار بهتری دارد از جمله اینکه پیشرفت‌هایش سریع‌تر و بیشتر است، اختلافات کمتری

را به همراه دارد در این نوع تعامل فکری، بهتر و بیشتر و اثرگذارتر است. تبلیغ و تبیین کارهای فلسفی که به صورت مدون و فلسفی همراه تفکر منطقی است، باید در برنامه ریزی تبلیغی در دستور کار دانشگاهیان و حوزویان (فرهیختگان علمی) قرار گیرد مثلاً باید معلوم شود تبلیغ در کجا و به وسیله کدام ابزار و به چه صورتی انجام گیرد، محتوایش چه باشد، هدفش چیست، گروه هدفش کدام است، و ما از مخاطب چه می‌خواهیم؟ در گام بعدی کتب درسی عیب‌یابی شود که آیا این ترتیب علمی درست است یا خیر؟ آثارش بر جامعه علمی چگونه است؟ (ر.ک. خامنه‌ای: بیانات در جمع دانشجویان امیرکبیر: 1379)

6-9 یکی از وظایف مهم دانشگاه‌ها نواندیشی علمی است تبحر و ایستایی پایبندی به جزمیگری‌های که بر انسان تحمیل شده بدون اینکه منطق درستی به دنبالش باشد یک بلا است وظیفه علمی و دانشگاهی و آرمانی دانشجویان نواندیشی در مسائل علمی است تولید علم نوآوری علمی در درجه اول اهمیت است و این باید برای همه سطوح دانشگاهی فرهنگ شود کما اینکه در فرهنگ دینی و معارف اسلامی از آن به اجتهاد تعبیر میشود و دو چیز لازم دارد که عبارت از قدرت و جرأت علمی است. ابزار قدرت علمی، هوش وافر، ذخیره علمی لازم، مجاهدات فراوان میباشد. اینها باید کاروان علم را جلو ببرد و یک ملت را از لحاظ علمی به اعتلا برساند و خود آگاهی جمعی علمی در همه محیط‌های علمی نسبت به فرهنگ وارداتی و تحکم آمیز و زورگوبانه غربی به وجود آید راهکارهای عملی رهبر معظم انقلاب برای مقابله با آسیب شناسی علمی عبارت اند از تقویت احساس هویت مستقل ملی و دادن اعتماد به نفس به دانشگاهیان، که افکار و تئوریهای علمی و تجربی را وارد محیط دانشگاه کنند که باعث تقویت علمی و اتصال فکری هرچه بیشتر با مردم شود. گرفتن اعتماد به نفس از دانشگاهیان قبل از انقلاب باعث شده بود که دانشگاه مانند یک جزیره تک افتاده در میان اقیانوس خروشان مردم باشد درحالیکه الان آشتی مردم با دانشگاه بیش از گذشته است. امروز در کشور یکی از فرایض قیمتی برای این نسل که در درجه اول هم این فریضه بر دوش دانشگاهی‌ها عبارت از تقویت بنیه علمی کشور است و اگر علم نداشته باشیم اقتصاد صنعت مدیریت و مسائل اجتماعی مان عقب خواهد ماند. امروز کسانی که بر دنیا خدایی می کنند آن دست‌های مرموزی که اختیار منابع عظیم انسانی و مادی دنیا را در دست گرفته اند و همه اقیانوس‌ها و همه تنگه‌های حساس دریایی زیر چشمشان است با ابزار علم است که توانستند بشریت را به خاکستر بنشانند لذا برای مقابله با آنها بنیه علمی لازم است. اگر بخواهید از لحاظ علمی پیش بروید باید جرأت نوآوری داشته باشید استاد و دانشجو باید از قید و زنجیره جزمگیری تعریفهای علمی القاء شده و دائمی دانستن آنها خلاص شوند. طی کردن نردبان تعالی توسط دانشگاهی که باید اصولی، اعتلاطلب، رو به مردم، فعال و از لحاظ علمی و فکری روحیه ای پرنشاط داشته باشد باید با دقت و سرعت انجام شود و بنده طرفدار این نوع دانشگاه هستم و هرگز دانشگاه و

دانشگاهیان را به محافظه کاری و اکتفا به آنچه که امروز از فکر و فرهنگ و معرفت در دست دارند، توصیه نمی‌کنم.

7-9 کتب درسی باید تبدیل به کتب جدید شود با شرایطی که مایه علمی رقیق نشود، سطح مطلب پایین نیاید و دانشجو در خلا دانایی قرار نگیرد، عبارات صحیح و خوب باشد، نوشتن و اجرایی کردن اساسنامه، نظامنامه و چشم انداز در دستور کار قرار بگیرد و بدنه کارشناسی بسیار قوی شورای برنامه ریزی و آمارگیری درست آزاد اندیشی شکل گیرد. نکته قابل توجه این است که تولید یک علم و یک مسأله و جلودار بودن آن باید به گونه ای باشد که بر اساس آن علم یک فناوری جدید به دست آید که راز به کارگیری این دانش را در علوم دیگر و در تولیدات شاخه های مختلف علوم و پیش بردن کاروان علم به کار ببریم.

فلسفه اسلامی ونحوه تدریس و تبیین آن میتواند روحیه یاس و ناامیدی ناشی از حاکمیت بخشی از فلسفه غرب را که گرایش به مادگرایی و پوچی است از بین ببرد و روحیه امیدواری و نشاط و خوش فرجام انگاری جهان را در اذهان زنده کند تا بدین وسیله همه جامعه بین المللی به دوره حکومت عقل و عدالت و معرفت نزدیک و نزدیکتر شوند چرا که اجتماع بشری مانند انسانها سه دوره کلی دارد و باید آنها را طی کند :

۱. دوره اساطیر و افسانه های جاهلیت به تعبیر قرآن زندگی هر امتی را پایانی است.

۲. دوره دوم علم و جوانی دوره حکومت خشم و شهوت (محور گردش زمانه الان خشم و شهوت)

۳. دوره سوم حکومت معرفت و عدالت و عقل نه حکومت اساطیر و خشم و شهوت بلکه حکومت صلح و صفا و انسانیت و معنویت.

انسان به عنوان اشرف مخلوقات باید به بلوغ خود برسد و این قائده ای ثابت و تغییرناپذیر بر سرنوشت های اقوام حاکم است.

10. آثار تعلیم فلسفه که تزکیه را در پی داشته باشد

10-1 بارور کردن عقلانیت مخاطبان باعث پیشگیری از ورود شبهات به ذهن مخاطب است.

10-2 مخاطبان چه تحصیلکرده و چه انسان معمولی یا طالب علم از پاسخ به شبهات در نمانند.

10-3 درمان شبهات با فقه، فلسفه، کلام، تفسیر، تاریخ و... تا دین داری را نهادینه کنند نه دین دانی صرف.

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»

برنامه هایی که دین پیشنهاد کرده فوق‌العاده کارساز است منتها باید به روش خاص خودش تبلیغ شود تا مخاطب را وارد عالم دین کند و بتواند در آن حالت با حقایق دینی رابطه حضوری به وجود آورد و در آن صورت دین دانی به سوی دین داری سیر می کند اگر توانستیم این کار را انجام دهیم همه ابعاد دین جای خودش را پیدا خواهد کرد حتی تفریحات و بازی‌های ما هم ما را از عالم دینی خارج نمی کند و دیگر در شرایطی قرار نداریم که در و دیوار زندگی حکایت پوچی و بی ثمری ما باشد. اگر در روش های دینی با جان انسان ها سخن گفته شود نه با نفس امّاره آنها، چون سخنی است بر مبنای فطرت انسان ها تاثیر آن بسیار بیش از پیش بینی ما خواهد بود.

10-4 تزکیه مهمتر از تعلیم است اما اگر تعلیم با شیوه درست باشد تزکیه را هم به دنبال دارد و جریان مستقلی است.

رویکرد کنونی ما نسبت به فلسفه اسلامی مطابق اهداف و مقاصد آن نمی باشد.

صرف توجه به ظاهر آن و عدم تدبیر در مفاهیم آن و تعالیمش حاکی از مهجوریت آن است. به نظر می رسد عواملی مانند تفکیک و جدایی میان فلسفه و دین، نگرش محدود و گاهاً نادرست به فلسفه موجبات این محدودیت را فراهم آورده است. و فلسفه جایگاه اثربخش و منزلت خود را در متعالی نمودن ابعاد زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی مسلمانان نداشته است. اشکال ما در آن است که خیلی پایبند تحول و تکامل شده ایم و می خواهیم هر چیز را در جریان تتابع علت‌ها بشناسیم. مثلاً فلسفه افلاطون را نتیجه فلسفه سقراط و فلسفه ارسطو را دنبال فلسفه افلاطون و فلسفه اسپینوزا را اثر فلسفه دکارت می دانیم اما از تأثیرات عرضی و متقابل که هر یک از این فلسفه ها دچار آن شده‌اند، غافل می مانیم. حوادث نه تنها در میدان خود نتیجه اوضاع قبلی هستند بلکه معمول اوضاع معاصر و هم عرض خود نیز می باشند. مثلاً افلاطون همان اندازه که از سقراط متأثر است، از سیاست عمومی و رشد فرهنگی خود. مثلاً از خطابه هایی که در محافل می شنید یا از بازی هایی که در تئاتر تماشا می کرد یا از مجسمه هایی که در معابد میدید نیز، اثر یافته است و ارسطو شاید رنگ معاصران و دوستان خود را بیشتر گرفته باشد تا رنگ معلم خود را در آکادمی. (ر.ک. ویل دورانت: لّدات فلسفی: 1389: 269). اگر بتوانیم به فلسفه به عنوان یک کل که دربرگیرنده کامل اجزای خود است بنگریم و همه فعالیت های علمی معاصر را در هم بافته و به هم پیوسته و در هم اثر کرده ببینیم، خواهیم توانست چشم اندازی از آینده‌ای تمدن ساز که بر مبنای فلسفه و تفکر منطقی صحیح، بنا شده است را داشته باشیم. و بر پایه آن از آسیب‌های متون غلط فلسفه غربی و بعضاً دروغین جعلی، دور بمانیم چراکه القاء افکار انتقادی و نادرست و شبه حق باعث تزلزل در اعتقاد می شود و در مقابل «ثبات در عقیده مایهٔ خُلق متعالی است و تردید و شک در مبانی فکری، عامل بدرفتاری انسان است». (ر.ک. جوادی آملی: تسنیم: 1396: ج 43: 562)

11. نتیجه

علوم انسانی روح دانش است، همه دانش‌ها و تحرکات مانند یک کالبد است که روح آن علوم انسانی است. برای ارتباط با «وجود» می‌توان با معرفت نفس کار را شروع کرد و هست خود را آزاد از اسم و رسم احساس نمود و از آن طریق به صورت حضوری، تفکیک بین «وجود» از «ماهیت» را شروع کرد. برای سیر از مفهوم و ماهیت به «وجود» و «حقیقت» یک نوع سلوک و توجه قلبی نیاز است و نباید انتظار نتیجه سریع داشت ولی باید قلب را همواره در حضور وجود نگه داشت تا این سیر عملی گشته و سرعت بگیرد. از طریق توجه به معاد به عنوان واقعیت موجود، می‌توان از مفاهیم به سوی حقایق سیر کرد و زندگی را از محدودیت ماهیات به گستردگی وجود منتقل نمود. نکته قابل توجه اینکه از طریق احساس «هست خود» می‌توان به «هست مطلق» مرتبط شد و همه عالم را تجلی «وجود مطلق» دید و از پرتو حضرت رب العالمین در همه مظاهر وجود، بهره مند شد. با توجه به مقام «یهدی الی الحق» که مربوط به ائمه معصومین است که علم لدنی دارند می‌توان پذیرفت که آن مقام در راستای ارتباط «وجودی» با حقایق حاصل می‌شود و نه در راستای ارتباط مفهومی. نباید به اسم ارتباط با «وجود» و فاصله گرفتن از حجاب «مفهوم» از فلسفه نیز به کلی فاصله گرفت و شعار تفکیک و جدایی نقل از عقل را سر داد، که خطر «تفکیک» و اخباری‌گری و حس‌گرایی، بسیار بیشتر از فلسفه زدگی است، بلکه راهکار عبور از فلسفه با آگاهی از تاریخ فلسفه است تا به ساحت خوف اجلال و ترس آگاهی و مرگ آگاهی وارد شویم و حکمت متعالیه جناب ملاصدرا بستر و مسیر خوبی است برای رسیدن به حکمت انسی و ورود به عالم روایات و آیات. بسط گفتمان خوش فرجام انگاری جهان و نحوه تدریس و تبیین فلسفه اسلامی می‌تواند بزرگراهی به سوی تمدن بعد از ظهور بگشاید. برای گذر از موانع راه برای ارتباط با حقایق، باید از خود توبه کرد، همچنان که حضرت موسی با تجلی پروردگار بر کوه، کوه آنانیّت خود را مُندک نمود و در آن مکتب اولین مؤمن به حق شد. بحث استکیار کسانی که می‌خواستند در عین بقا و نفس امّاره خود، مفتخر به رعایت حق و ملائکه شوند می‌تواند مایه عبرت باشد و اینکه چگونه صاحب چنین تفکری به پوچی و بی‌ثمری گرفتار می‌شود. در ابتدا نباید انتظار داشت چنین تفکری عمومی و همه‌گیر باشد، ولی مسلم آن است که عده کمی هم که با حقیقت مرتبط شوند تاریخ ساز خواهند بود و همان «فئه قلیله» هستند که قرآن متذکر نقش آن‌ها در تاریخ می‌باشد. اگر توانستیم «وجود» را احساس کنیم، تفکر ما این سلوک خواهد بود و در چنین فضایی می‌توان از یک ساعت تفکر بهره‌ای بیشتر از یک سال عبادت برد، ولی شرط آن داشتن نور توحید و گذر از مفاهیم و ماهیات است، در چنین نگاهی است که قرآن و روایات با انسان سخن می‌گویند و تدبّر در قرآن و روایات بهترین سلوک خواهد بود.

در مجموع یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد باید با نو اندیشی و تولید علم به دور از تحجر، فلسفه اسلامی گفتمان فلسفی دنیا شود و فلسفه اسلامی را از رکود

حاکم بر آن خارج سازد، و این موضوع باید هدف قرار گیرد. مراقبت کنیم فلسفه دچار غربت نشود. توجه به فلسفه‌های مضاف مانند فلسفه روانشناسی و یا فلسفه علوم انسانی و ... که در حقیقت امتداد حکمت است و تکیه اساسی بر مسائل کلان جامعه اسلامی مثل حکومت، اقتصاد و ... بتواند پاسخگوی شأن انسانی و همه شاخه‌های اصلی زندگی و جامعه باشد. (ر.ک خامنه‌ای: بیانات: ۹۱)

فهرست منابع

قرآن کریم

حکمت، نصرالله، همایش فلسفه اسلامی در ایران، تالار مولوی دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی، 1394

جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، 1396، ج ۴۳

دبلیو.آر.میلر و ماری. اف.میلر، مترجم ویدا میری، راهنمای تدریس در دانشگاهها، ۱۳۹۲

رابرت کنن ودیوید نیوبل، مترجم احمدرضا نصر، حسین زارع، جعفر پاک سرشت، راهنمای بهبود تدریس در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی ۱۳۸۶

رضایی تهرانی، علی، همایش جایگاه عقل در معارف دینی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی، 1388

طاهر زاده، اصغر، آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود، 1390،

فناپی اشکوری، محمد، همایش جایگاه عقل در معارف دینی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

قراملکی، احد، قدرت انگاره، 1400

ویل دورانت، لذّات فلسفی، مترجم عباس زریاب، 1389
یوسفی، حمیدرضا، نبرد اندیشه‌ها و غربگدائی آکادمیک، www.ibna.ir